

#شتاب: مانیفست سیاست شتابگرا

الکس ویلیامز نیک سرنیک | سروش سیدی

الف. درآمد: در باب وضعیت

1. در سرآغاز دهه دوم سده بیست و یکم، تمدن جهانی در برابر نوع جدیدی از تحولات طوفانی قرار گرفته است. این آپوکالیپس‌های در راه، هنجارها و ساختارهای سازمانی سیاستی را به سخره می‌گیرند که در زمان تولد دولت-ملت ایجاد شدند، در زمان ظهور سرمایه‌داری، و قرن بیستمی آکنده از جنگ‌های بی‌سابقه.

2. برجسته‌ترین آپوکالیپس عبارت است از فروپاشی سیستم اقلیمی سیاره‌ای. به تدریج، این فروپاشی به تهدیدی برای ادامه‌ی وجود جمعیت انسانی جهانی در وضعیت کنونی آن بدل خواهد شد. هرچند این خطرناک‌ترین تهدیدی است که نوع انسان با آن روبروست، سلسله‌ای از مسائل کوچک‌تر اما به همین میزان تزلزل‌زا در امتداد و تلاقی با آن وجود دارند. ته‌کشیدن تانم منابع، به خصوص آب و منابع انرژی، چشم‌اندازی از قحطی گسترده را می‌گشاید، پارادایم‌های اقتصادی را درهم می‌شکند، و جنگ‌های گرم و سرد جدیدی را رقم می‌زند. بحران مالی مستمر موجب شده که دولت‌ها سیاست‌های فلج‌کننده و ماریپیج مرگبار ریاضت، خصوصی‌سازی خدمات رفاه اجتماعی، بیکاری توده‌ای و دستمزدهای رکودی را در پیش گیرند. اتوماسیون فزاینده در روندهای تولید- از جمله «کار فکری»-شاهدی بر بحران سکولار سرمایه‌داری است، و به زودی موجب می‌شود که سرمایه‌داری دیگر نتواند معیارهای فعلی زندگی را حتی برای طبقات متوسط سابق در شمال کره‌ی زمین فراهم کند.

3. در تضاد با این فجایع همواره روبه‌شتاب، سیاست امروز گرفتار ناتوانی از تولید تصورات و حالات جدید سازمان‌یابی ضروری برای دگرگونی جوامع ماست که می‌بایست با فروپاشی‌های پیش‌رو مواجه شده و آنها را حل و فصل کنند. همزمان با بحرانی که نیرو و سرعتش بیشتر می‌شود، سیاست بی‌رمق شده و عقب می‌نشیند. در این فلج‌تخیل سیاسی، آینده ملغی شده است.

4. از 1979، ایدئولوژی سیاسی هژمونیک و جهانی عبارت بوده از نئولیبرالیسم، که در اشکال مختلف در قدرت‌های اقتصادی پیشرو خود را نمایان می‌کند. برخلاف چالش‌های ساختاری عمیقی که مسائل جهانی جدید در برابر نئولیبرالیسم قرار می‌دهند، از جمله بحران‌های مالی، اعتباری و پولی از 2007-2008 به بعد، تنها تحول برنامه‌های نئولیبرالی عبارت از تعمیق آنها بوده است. این استمرار پروژه‌ی نئولیبرال، یا نئولیبرالیسم 2.0، حالا مشغول اعمال دور دیگری از تعدیل‌های ساختاری است، مهم‌تر از همه در قالب ترغیب و تشویق تجاوز خشن بخش خصوصی به درون آنچه از نهادها و خدمات اجتماعی و دموکراتیک باقی است. این علی‌رغم تأثیرات اقتصادی و اجتماعی فوری و منفی چنین سیاست‌هایی است، و علی‌رغم موانع بنیادین دیرپایی که برآمده از بحران‌های جهانی جدید است.

5. اینکه قوای دولتی، غیردولتی و شرکتی دست راستی توانسته اند نئولیبرال سازی را پیش ببرند دست کم تا حدی ناشی از فلج مستمر و ماهیت بی ثمر بخش زیادی از میراث چپ است. سی سال نئولیبرالیسم موجب شده که اغلب احزاب سیاسی چپ‌گرا از تفکر انتقادی عاری شوند، تهی شوند، و دستورات عملی مردمی نداشته باشند. در بهترین حالت پاسخ آنها به بحران‌های فعلی اعلان بازگشت به اقتصادی کینزی بوده، علی‌رغم شواهدی که نشان می‌دهند خود شرایطی که سوسیال دموکراسی پس از جنگ را ممکن ساختند دیگر وجود ندارند. ما نمی‌توانیم به شکل دستوری به کار صنعتی-فوردیستی توده‌ای بازگردیم. حتی رژیم‌های نوسوسیالیست انقلاب بولیواری امریکای جنوبی، که از جنبه‌ی توان مقاومت در برابر جزم‌های سرمایه‌داری معاصر مایه‌ی قوت قلب هستند، به شکلی ناامیدکننده قاصر از پیش بردن بدیلی هستند که فراسوی سوسیالیسم میانه‌ی سده‌ی بیستم برود. کار سازمان‌یافته، که به شکلی سیستماتیک توسط تغییرات آکنده از پروژه‌ی نئولیبرالی تضعیف شده است، در سطح نهادی دستخوش تصلب شده و-در بهترین حالت- تنها می‌تواند به شکلی خفیف دست به اصلاحات ساختاری جدید بزند. اما کار، بدون هیچ رویکرد نظام‌مند به ساختن اقتصادی جدید، یا همبستگی ساختاری برای ایجاد و تحقق بخشیدن به چنین تغییراتی، فعلاً نسبتاً ناتوان می‌ماند. جنبش‌های اجتماعی جدیدی که پس از پایان جنگ سرد سربرآوردند، و در سال‌های پس از 2008 دستخوش خروشی تازه شدند، به شکل مشابهی از طراحی یک نگرش ایدئولوژیکی سیاسی جدید قاصر بوده‌اند. در عوض، این جنبش‌ها انرژی قابل ملاحظه‌ای روی روند دموکراتیک مستقیم و خود-ارزش‌زایی عاطفی صرف می‌کنند در برابر تأثیر استراتژیک، و به کوات مروج نوعی از محلی‌گرایی نو-بومی‌گرا هستند، تا بتوانند با خشونت انتزاعی سرمایه‌ی جهانی شده از طریق «اصالت» گذرای بی‌واسطگی جمعی ضدیت ورزند.

6. در غیاب تصور اجتماعی، سیاسی و سازمانی‌ای که به شکلی رادیکال جدید باشد، قوای هژمونیک جناح راست همچنان خواهند توانست تخیل محدود و کوتاه‌نظری خود را در برابر تمام شواهد بسط دهند. در بهترین حالت، چپ شاید بتواند تا زمانی که شکل ناقص در برابر برخی از بدترین تهاجمات مقاومت کند. اما این مقاومت در برابر موجی که در نهایت مقاومت ناپذیر است، بی‌حاصل است. ایجاد هژمونی جهانی جدیدی برای چپ متضمن احیای آینده‌های ممکن و از دست رفته است، و در واقع متضمن بازبازی آینده بماهو.

ب. میان‌پرده: در باب شتاب‌گرایی‌ها

1. تنها سیستمی که با تصورات شتاب‌بخشی تلازم دارد سرمایه‌داری است. متابولیسم ذاتی سرمایه‌داری رشد اقتصادی را ایجاد می‌کند، همراه با رقابت بین هستندگان کاپیتالیستی منفردی که پیشرفت‌های تکنولوژیکی فزاینده را رقم می‌زنند در تلاش برای دستیابی به برتری در رقابت، یعنی پیشرفت‌هایی که جملگی همراه با جابجایی اجتماعی فزاینده هستند. متابولیسم مزبور، در شکل نئولیبرال خود، واجد نوعی صیانت ذات ایدئولوژیکی است که عبارت است از رهانیدن نیروهای ویرانگری خلاق، آزادکردن نوآوری‌های اجتماعی و تکنولوژیکی همواره شتاب‌گیرنده.

2. نیک‌لند این نکته را به بهترین وجه دریافته است، با باوری محدود اما همچنان مسحورکننده به این که تنها سرعت کاپیتالیستی است که می‌تواند موجب گذاری جهانی به جانب تکینگی تکنولوژیکی بی‌سابقه شود. در این تصور از سرمایه، امر انسانی سرانجام می‌تواند چون باری گران دور ریخته شود، باری بر دوش هوش سیاره‌ای انتزاعی‌ای که به سرعت خود را از دل قطعات سرهم‌بندی‌شده‌ی تمدن‌های سابق برمی‌سازد. شاید سرعت حرکت ما زیاد باشد، اما این

حرکتی است که صرفاً درون مجموعه‌ی به دقت تعریف‌شده‌ای از مولفه‌های کاپیتالیستی صورت می‌گیرد که خود هرگز دستخوش تزلزل نمی‌شوند. ما تنها سرعت فزاینده‌ی افقی محلی را تجربه می‌کنیم، هجومی دیوانه‌وار و خام و نه شتاب‌بخشی‌ای که همچنین مهار را در دست داشته باشد و راهنمایی کند، روند تجربی کشفی در درون فضای کلی امکان. این شکل اخیر شتاب‌بخشی است که به نظر ما اساسی است.

3. حتی بدتر، همانطور که **دلوز** و **گتاری** تشخیص داده بودند، از همان آغاز، سرعت کاپیتالیستی از یک سو مشغول قلمروزدایی از چیزی است که خود از سوی دیگر آن را بازقلمروگذاری می‌کند. پیشرفت درون چارچوب ارزش افزوده، ارتش ذخیره‌ی کار و سرمایه‌ی آزاد و رها به بند کشیده می‌شود. مدرنیته به مقیاس‌های آماری رشد اقتصادی فروکاسته می‌شود و نوآوری اجتماعی زیرپوسته‌ی بازمانده‌های پرزرق و برق گذشته‌ی جمعی ما محو می‌شود. مقررات‌زدایی تاجری ریگانی به سهولت در کنار ارزش‌های خانوادگی و مذهبی و ویکتوریایی قرار می‌گیرند که هوادار «بازگشت به اصل» بود.

4. تنش عمیق‌تر درون **نئولیبرالیسم** عبارت است از تصویر آن از خودش در مقام محل مدرنیته، که مترادف با مدرنیزاسیون است، و در عین حال دادن وعده‌ی آینده‌ای که نئولیبرالیسم به واسطه‌ی ساخت و تقویم خود قاصر از ایجاد آن است. در واقع، نئولیبرالیسم در پی رونق خود نه تنها خلاقیت و آفرینش فردی را ممکن نساخت، بلکه به جانب حذف ابداع شناختی رفت به سود خط تولید عاطفی برهمکنش‌های ازپیش‌تعیین‌شده، در پیوند با زنجیره‌های تأمین جهانی و ناحیه‌ی تولید شرقی نوفوردیستی. حجم اندک کارگران شناختی [کگنیتاریا، به جای پرولتاریا] روبه‌کاهش متشکل از کارگران فکری، هر سال کمتر می‌شود- و این روند همزمان با گسترش اتوماسیون الگوریتمی به درون قلمروهای کار عاطفی و فکری تشدید می‌شود. نئولیبرالیسم، هرچند خود را در مقام یک پیشرفت تاریخی ضروری مطرح می‌کرد، اما در واقع ابزاری کاملاً تصادفی بود برای پس‌زدن بحران ارزشی که در دهه 1970 سربرآورد. این لاجرم عبارت بود از والایش بحران به جای چیرگی نهایی بر آن.

5. مارکس، در کنار لند، نمونه‌ی اعلا‌ی متفکر شتاب‌گرا محسوب می‌شود. برخلاف نقدی که بیش از اندازه‌ی آشناست، و حتی رفتار برخی مارکسی‌های معاصر، باید به یاد داشته باشیم که خود مارکس بود که از پیشرفته‌ترین ابزارهای نظری و داده‌های تجربی موجود در تلاش برای فهم کامل جهان خود و تغییر آن بهره می‌برد. او متفکری نبود که در برابر مدرنیته مقاومت کند، بلکه متفکری بود که در پی تحلیل و مداخله درون مدرنیته بود، و درمی‌یافت که سرمایه‌داری، علی‌رغم بهره‌کشی و تباهی‌اش، پیشرفته‌ترین سیستم اقتصادی تا این زمان است. دستاوردهای سرمایه‌داری را نباید واژگون کرد، بلکه باید آنها را فراسوی محدوده‌های شکل ارزش کاپیتالیستی شتاب بخشید.

6. در واقع، همانطور که لنین در متن سال 1918 خود به نام «نابالغی چپ» نوشت:

«سوسیالیسم بدون مهندسی کاپیتالیستی در سطح عظیم که متکی بر واپسین کشفیات علم مدرن است قابل‌درک نیست. سوسیالیسم بدون سازمان برنامه‌ریزی‌شده‌ی دولت که ده‌ها میلیون نفر را مجبور به اطاعت از معیار واحدی در تولید و توزیع می‌کند قابل‌تصور نیست. ما مارکسیست‌ها همواره از این سخن گفته‌ایم، و حرف‌زدن با کسانی که حتی این را هم نمی‌فهمند حتی به مدت دو ثانیه هم ارزش ندارد (آنارشویست‌ها و نیمی از انقلابیون **سوسیالیست چپ**)».

7. همانطور که مارکس می‌دانست، سرمایه‌داری را نمی‌توان کارگزار شتاب‌بخشی حقیقی تلقی کرد. به همین نحو، ارزیابی سیاست چپ به مثابه سیاستی مخالف با شتاب‌بخشی تکنوسوسیال نیز، دست‌کم تا حدی، بازنمودی به شدت خطاست. در واقع، اگر سیاست چپ بخواهد آینده‌ای داشته باشد، این آینده باید آینده‌ای باشد که در آن سیاست چپ به شکلی حداکثری این تمایل شتاب‌بخشی سرکوب‌شده را تأیید کند و بپذیرد.

ج. مانیفست: در باب آینده

1. به نظر ما مهم‌ترین شکاف در چپ امروز شکاف بین کسانی است که قائل به سیاست خلقی لوکالیسم، کنش مستقیم و افق‌محوری بی‌وقفه هستند، و کسانی که طراح چیزی هستند که باید سیاست شتاب‌گرا خواند، سیاستی همخوان با مدرنیته‌ی انتزاع، پیچیدگی، جهانیت و تکنولوژی. دسته اول خرسندند به استقرار فضاهای موقت روابط اجتماعی غیرکاپیتالیستی، و می‌پرهیزند از مواجهه با مسائل واقعی مندرج در رویارویی با دشمنانی که ذاتاً غیرمحلّی و انتزاعی هستند و ریشه در زیرساخت‌های هرروزه‌ی ما دارند. شکست چنین سیاستی از همان آغاز محتوم است. برخلاف، سیاست شتاب‌گرا در پی حفظ دستاوردهای سرمایه‌داری متأخر است و در عین حال فراتر رفتن از سیستم ارزشی، ساختارهای حکمرانی و پاتولوژی‌های توده‌ای ناشی از آن.

2. ما همه می‌خواهیم کمتر کار کنیم. یکی از سوالات دشوار این است که چطور شد که مهم‌ترین اقتصاددان جهان در دوران پس از جنگ معتقد بود که سرمایه‌داری پیشرو لاجرم به جانب کاهش رادیکال ساعات کار حرکت می‌کند. کینز، در چشم‌اندازهای اقتصادی نوادگان ما (1930) آینده‌ای کاپیتالیستی را پیش‌بینی می‌کند که در آن کار افراد به سه ساعت در روز کاهش می‌یابد. اما در عوض آنچه رخ داده حذف فزاینده‌ی تمایز بین کار و زندگی است، و کار حالا به تمام جنبه‌های کارخانه‌ی اجتماعی در حال ظهور نفوذ کرده است.

3. سرمایه‌داری دست به محدودسازی نیروهای تولیدی تکنولوژی زده است، یا دست کم به این سو رفته که آنها را به جانب غایاتی بی‌جهت محدود براند. در سرمایه‌داری نبردها بر سر حقوق انحصاری و تصرف انحصاری اندیشه‌ها پدیدارهایی معاصرند که اشاره دارند به این که سرمایه می‌بایست فراسوی رقابت برود، و نیز نشان از رویکرد ارتجاعی سرمایه به تکنولوژی دارند. دستاوردهای واقعاً شتاب‌بخش نئولیبرالیسم منجر به کار کمتری استرس کمتر نشده‌اند. و به جای جهانی‌آکنده از سفر فضایی، شوک آینده، و بالکوگی تکنولوژیکی و انقلابی، در زمانه‌ای زیست می‌کنیم که در آن تنها چیزی که بسط می‌یابد ابزارهایی است برای کمی مصرف بهتر. تکرارهای بی‌وقفه‌ی محصول بنیادین واحد تقاضای مصرف‌کنندگان حاشیه‌ای را حفظ می‌کنند تا شتاب‌بخشی انسانی را قربانی کنند.

4. ما خواستار بازگشت به فوردیسم نیستیم. بازگشت به فوردیسم امکان ندارد. «عصر طلایی» سرمایه‌داری متکی بر پارادایم تولیدی محیط کارگاهی منظم بود، جایی که در آن کارگران (مرد) امنیت و استاندارد پایه‌ی زندگی را در ازای یک عمر ملال‌کشنده و سرکوب اجتماعی دریافت می‌کردند. چنین نظامی متکی بر سلسله‌مراتب بین‌المللی مستعمرات، امپراطوری‌ها و حاشیه‌های عقب‌مانده بود؛ سلسله‌مراتب ملی نژادپرستی و تبعیض جنسیتی؛ و سلسله‌مراتب متصلب خانواده و انقیاد زنان. هرچند ممکن است بسیاری دلتنگ این دوران باشند، اما این رژیم هم نامطلوب است و هم عملاً بازگشت بدان ناممکن.

5. شتاب‌گرایان می‌خواهند نیروهای تولیدی خفته را از بند رها کنند. در این پروژه، لازم نیست مبنای مادی نئولیبرالیسم ویران شود. بلکه می‌بایست آن را در راستای اهداف دیگری، اهدافی مشترک، به کار بست. زیرساخت موجود مرحله‌ای از سرمایه‌داری نیست که می‌بایست درهم شکسته شود، بلکه سکوی پرشی است برای رفتن به جانب پاسرمایه‌داری.

6. با توجه به این که تکنوساینس در خدمت اهداف سرمایه‌داری درآمده (به خصوص از اواخر دهه 1970)، ما بی‌شک هنوز نمی‌دانیم یک بدن تکنواجماعی مدرن چه می‌تواند بکند. [1] چه کسی در میان ما کاملاً درمی‌یابد که چه بالقوگی‌های دست‌نخورده‌ای در تکنولوژی کنونی در انتظار ماست؟ تصور ما این است که بالقوگی‌های تحول‌آفرین حقیقی بخش اعظم پژوهش‌های تکنولوژیکی و علمی هنوز به کارگرفته نشده است، و هنوز آکنده از ویژگی‌های زائد (یا کاربست‌های ماتقدم) است که، در پی تغییر و رفتن به فراسوی سوسیوس کاپیتالیستی و تنگ‌نظرانه، می‌توانند نقشی تعیین‌کننده ایفا کنند.

7. ما خواستار شتاب‌بخشیدن به روند تحول تکنولوژیکی هستیم. اما آنچه در پی آن هستیم تکنو-اوتوپیا نیست. هرگز تصور نکنید که تکنولوژی برای نجات ما کافی است. لازم هست، اما بدون کنش اجتماعی-سیاسی، هرگز کافی نیست. تکنولوژی و امر اجتماعی پیوند نزدیکی با هم دارند، و تغییراتی در هرکدام منجر به تغییراتی ممکن یا ضروری در دیگری می‌شود. برخلاف تکنو-اوتوپایی‌ها که هواداری‌شان از شتاب‌بخشی مبتنی بر این است که شتاب‌بخشی به صورت اتوماتیک بر اختلاف اجتماعی چیره می‌شود، موضع ما این است که تکنولوژی باید شتاب‌بخشیده شود دقیقاً بدین سبب که برای پیروزی در اختلافات اجتماعی بدان نیاز داریم.

8. به اعتقاد ما هر پاسرمایه‌داری نیازمند برنامه‌ریزی پساکاپیتالیستی است. ایمان به این تصور که، پس از یک انقلاب، مردم به شکل خودکار یک نظام اجتماعی-اقتصادی بدیع تأسیس خواهند کرد که بازگشتی صرف به سرمایه‌داری نباشد در بهترین حالت ساده‌دلی و در بدترین حالت نشان جهل است. پس باید هم نقشه‌ای شناختی از نظام موجود عرضه کنیم و هم تصویری حدسی از نظام اقتصادی آینده.

9. بدین منظور، چپ باید از هر پیشرفت تکنولوژیکی و علمی‌ای که توسط جامعه‌ی کاپیتالیستی ممکن شده بهره‌برد. ما اعلام می‌کنیم که کمی‌سازی شوی نیست که باید حذف شود، بلکه ابزاری است برای آنکه به موثرترین وجه ممکن از آن بهره‌بریم. طراحی اقتصادی به بیان ساده یکی از ضروریات در جهت معقول‌ساختن جهانی پیچیده است. بحران مالی 2008 نشان از خطرات پذیرش کورکورانه‌ی الگوهای ریاضیاتی دارد، اما این معضل اقتدار نامشروع است و نه معضل ریاضیات. ابزارهایی که باید در تحلیل شبکه‌های اجتماعی، الگوسازی متکی بر عامل، تحلیل داده‌های عظیم، و الگوهای اقتصادی غیرمتوازن یافت، واسطه‌های شناختی ضروری‌ای برای فهم سیستم‌های پیچیده‌ای همچون اقتصاد مدرن هستند. چپ شتاب‌گرا باید در این حوزه‌ها تخصص پیدا کند.

10. هر تحولی در جامعه باید متضمن آزمون‌گری اقتصادی و اجتماعی باشد. پروژه‌ی شیلیایی سایبرسین (Cybersyn) نمونه‌ی این رویکرد آزمون‌گرانه است-تلفیق تکنولوژی‌های سایبرنتیک پیشرفته، با الگوسازی اقتصادی پیچیده، و فضایی دموکراتیک که در خود زیرساخت تکنولوژی بنا می‌شود. آزمونهای مشابهی در دهه‌های 1950 و 60 در اقتصاد شوروی نیز انجام شد، یعنی به کارگرفتن سایبرنتیکس و برنامه‌ریزی خطی به منظور چیرگی بر مسائل جدید پیش‌روی

نخستین اقتصاد کمونیستی. اینکه هردوی اینها نهایتاً ناموفق بودند ناشی از محدودیت‌های سیاسی و تکنولوژیکی حاکم بر این متخصصان سایبرنتیک است.

11. چپ باید هژمونی اجتماعی-تکنیکی ایجاد کند: هم در قلمرو ایده‌ها و هم بسترهای مادی (platforms material). بسترها زیرساخت جامعه‌ی جهانی هستند. بسترها مولفه‌های بنیادین آنچه ممکن است را مستقر می‌سازند، چه به لحاظ رفتاری و چه ایدئولوژیکی. بدین معنا، بسترها تجسم امر استعلایی مادی جامعه هستند: بسترها هستند که مجموعه‌های خاص کنش‌ها، روابط و قدرت‌ها را ممکن می‌سازند. هرچند بخش اعظم بستر جهانی فعلی متکی بر روابط اجتماعی کاپیتالیستی است، اما این ضرورتی اجتناب‌ناپذیر نیست. این بسترهای مادی تولید، اعتبار، آمایش و مصرف را می‌توان با برنامه‌ریزی و ساختاردهی مجدد در خدمت غایات پساکاپیتالیستی درآورد.

12. ما معتقد نیستیم که کنش مستقیم برای دست‌یابی به هیچکدام از این موارد کافی باشد. تاکتیک‌های مألوف تظاهرات، پلاکارد درست گرفتن، و استقرار نواحی خودآیین موقتی در معرض این خطر هستند که بدل به جایگزین‌های سهل‌الوصولی برای موفقیت موثر شوند. اینکه «دست‌کم ما کاری کرده‌ایم» شعار کسانی است که بیش از کنش موثر هوادار اعتماد به نفس‌اند. تنها معیار برای تاکتیک مناسب این است که آیا منجر به موفقیت چشم‌گیر می‌شود یا خیر. باید دست از بتواره‌سازی صور خاص کنش برداریم. سیاست باید همچون مجموعه‌ای از سیستم‌های دینامیک، آکنده از تنازع، سازگاری و ضد-سازگاری‌ها و نیز رقابت‌های تسلیحاتی استراتژیک باشد. این بدین معناست که هر شکل فردی‌ای از کنش سیاسی در پی سازگارشدن دیگر طرفین اثر خود را از دست می‌دهد. هیچ شکل مشخصی از کنش سیاسی به لحاظ تاریخی غیرقابل‌تغییر و مصون نیست. در واقع، در طی زمان، نیازی فزاینده به حذف تاکتیک‌های مألوف ایجاد می‌شود زیرا نیروها و هستندگانی که این تاکتیک‌ها علیه‌شان می‌جنگند روش دفاع و ضدحمله‌ی موثر را می‌آموزند. وضعیت ناخوشایند کنونی تا حدی ناشی از ناتوانی چپ معاصر در انجام این کار است.

13. تقدم مقاومت ناپذیر دموکراسی به مثابه روند باید پشت‌سر گذاشته شود. بتواره‌سازی گشودگی، افقی بودن، و دربرگرفتن بخش زیادی از چپ «رادیکال» امروز، صحنه را برای ازبین‌رفتن قدرت نفوذ مهیا می‌کند. پنهانکاری، عمودی بودن و طرد نیز در کنش سیاسی موثر جایگاه خود را دارند (البته هرچند نه جایگاهی انحصاری).

14. دموکراسی را نمی‌توان صرفاً از طریق ابزارهایش تعریف کرد-یعنی رأی، بحث و گفتگو یا تشکل‌های عمومی. دموکراسی واقعی باید توسط هدفش تعریف شود- سروری بر خود به صورت جمعی. این پروژه‌ای است که باید سیاست را با میراث روشنگری پیوند بزند، تا حدی که تنها از طریق تقویت توان فهم بهتر خود و جهان خود (جهان اجتماعی، تکنیکی، اقتصادی، روانشناختی) می‌توانیم بر خود چیرگی یابیم. می‌بایست اقتداری عمودی، مشروع و تحت کنترل جمعی نیز علاوه بر صور افقی و توزیع‌شده‌ی اجتماعیت بنا کنیم، تا مبادا برده‌ی مرکزگرایی توتالیتر و جبارانه یا نظم روبه‌ظهوری شویم که شاید از کنترل ما خارج باشد. فرمان برنامه باید با نظم شبکه تلفیق شود.

15. ما هیچ سازمان خاصی را به مثابه ابزار ایدئال تجسم این بُردارها عرضه نمی‌کنیم. آنچه بدان نیاز داریم-همواره نیاز داشته‌ایم- اکولوژی سازمان‌ها، پلورالیسم نیروهاست، در قالب تلفیق و برهمکنش نیروهای مختلف‌شان. فرقه‌گرایی نیز به اندازه‌ی مرکزیت‌مندی مایه‌ی مرگ چپ است، و از این منظر ما همچنان از آزمون‌گری با تاکتیک‌های مختلف (حتی

تاکتیک‌هایی که با آنها مخالف هستیم) استقبال می‌کنیم.

16. سه هدف انضمامی میان مدت داریم. نخست، باید زیرساختی فکری بنا کنیم. به تقلید از انجمن مون پرن انقلاب نئولیبرال، این کار از طریق خلق یک ایدئولوژی جدید، الگوهای اقتصادی و اجتماعی، و تصویری از خیری انجام می‌شود که فراسوی آرمانهای نحیف حاکم بر جهان امروز رفته، جای آنها را بگیرند. این زیرساخت است به معنای نیاز به ساختن، نه فقط ساختن ایده‌ها، بلکه همچنین ساختن نهادها و مسیرهای مادی برای استقرار، تجسم و بسط ایده‌های مزبور.

17. ما نیازمند اصلاحات گسترده‌ی رسانه‌ای هستیم. علی‌رغم دموکراتیزاسیون ظاهری ناشی از اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های سنتی نیز همچنان جایگاه مهمی در گزینش و تنظیم روایات دارند، همراه با حصول منابع برای دست‌زدن به ژورنالیسم تحقیقاتی. نزدیک کردن حداکثری این مجموعه‌ها به کنترل مردمی اهمیت بسیاری دارد در جهت خنثی کردن تصویر رایجی که از وضعیت امور عرضه می‌شود.

18. در نهایت، می‌بایست صور مختلف قدرت طبقاتی را بازسازی کنیم. چنین بازسازی‌ای باید فراسوی این انگاره برود که پرولتاریای جهانی ارگانیک از پیش وجود دارد. در عوض باید در پی ترکیب صفوف پراکنده‌ی هویت‌های پرولتاریایی ناقص باشیم که اغلب در صور پسا‌فوردی کار غیرثابت تجسم می‌یابند.

19. گروه‌ها و افراد پیشاپیش در هرکدام از این حوزه‌ها مشغول به کارند اما هرکدام به تنهایی کافی نیستند. آنچه لازم داریم همکاری هر سه با هم است، هرکدام باید وضعیت معاصر را به شکلی تغییر دهند که آن دو دیگر هرچه نافذتر شوند. چرخه‌ی بازخورد مثبت تحولات زیرساختی، ایدئولوژیکی، اجتماعی و اقتصادی، که هژمونی پیچیده‌ی جدیدی تولید کند، یعنی یک پایگاه تکنواجماعی پسا‌کاپیتالیستی. تاریخ نشان داده که همواره سرهم‌بندی وسیع تاکتیک‌ها و سازمان‌دهی‌هاست که تغییر سیستماتیک ایجاد کرده است؛ باید از این نکات درس آموخت.

20. به منظور نیل به هرکدام از این غایات، در عملی‌ترین سطح ما معتقدیم که چپ شتاب‌گرا باید به شکل جدی‌تری به سیلان‌های منابع و پول لازم برای ساختن یک زیرساخت سیاسی جدید و موثر بیندیشد. علاوه بر «قدرت مردمی» بدن‌ها در خیابان، ما نیازمند تأمین اعتبار هستیم، چه از طرف دولت‌ها، نهادها، اتاق‌های فکر، اتحادیه‌ها یا افراد. ما جایگاه و تحقق این سیلان‌های تأمین اعتبار را برای آغاز بازسازی یک اکولوژی سازمان‌های شتاب‌گرای چپ و اثرگذار ضروری می‌دانیم.

21. ما معتقدیم که تنها یک سیاست پرمته‌ای استیلای حداکثری بر جامعه و محیط آن قادر است یا با مسائل جهانی روبرو شود یا بر سرمایه‌پرویز گردد. این استیلا باید با استیلای محبوب متفکران روشنگری اولیه در تمایز قرار گیرد. جهان همچون ساعت چنان که لاپلاس می‌پنداشت، که در صورت داشتن اطلاعات کافی به راحتی قابل کنترل بود، دیری است که از میان دغدغه‌های فهم علمی جدی رخت بر بسته است. اما این بدان معنا نیست که باید با بازمانده‌های بی‌رمق پسامدرنیته همراه شویم، چیرگی و استیلا را درآمدی بر فاشیسم تلقی کنیم یا اقتدار را ذاتاً نامشروع بدانیم. بلکه در عوض معتقدیم که مسائل پیش‌روی سیاره و نوع ما هستند که ما را مجبور به این می‌کنند که چیرگی و استیلا را در یک قالب پیچیده و جدید مطرح کنیم؛ هرچند نمی‌توانیم نتیجه‌ی دقیق کنش‌های خود را پیش‌بینی کنیم، اما می‌توانیم

به شکلی تقریبی و با احتمال، بازه‌ی پیامدها را مشخص کنیم. آنچه باید در تلفیق با این نظام‌های پیچیده‌ی تحلیلی قرار گیرد صورت جدیدی از کنش است: کنش بداهه‌پرداز و قادر به اجرای طرح‌ها از طریق کرداری که همراه با مقتضیات ناضروری عمل کند که تنها در جریان کنش کشف می‌شوند، در قالب یک سیاست صناعت ژئواجماعی و عقلانیت فریبکار. صورتی از آزمون‌گری استدلالی که در پی بهترین ابزار برای عمل در جهانی پیچیده است.

22. می‌بایست استدلالی را احیاً کنیم که به صورت سنتی در دفاع از پسافوردیسم مطرح می‌شد: نه تنها سرمایه‌داری نظامی ناعادلانه و منحرف است، بلکه همچنین نظامی است که مانع پیشرفت است. توسعه و پیشرفت تکنولوژیکی ما همانقدر که توسط سرمایه‌داری از بندرها می‌شود، سرکوب نیز می‌شود. شتاب‌گرایی این عقیده‌ی بنیادین است که می‌گوید این توانمندی‌ها می‌توانند و باید از طریق حرکت به فراسوی محدودیت‌های تحمیل‌شده توسط جامعه‌ی کاپیتالیستی از بندرها شوند. حرکت به جانب درگذشتن از محدودیت‌های فعلی ما باید شامل چیزی بیش از نبرد برای یک جامعه‌ی جهانی عقلانی‌تر باشد. به نظر ما این حرکت باید همچنین شامل احیاً رویاها و آرزوهایی باشد که برآذهان بسیاری از میانه‌ی سده‌ی نوزدهم تا طلوع عصر نئولیبرال حکمفرما بود، یعنی جستجوی هوموساپینس در جهت رسیدن به گسترش و بسطی فراسوی محدودیت‌های زمین و صور بدنی بی‌واسطه‌ی ما. این چشم‌اندازها امروز همچون مرده‌ریگ لحظه‌ای معصوم‌تر نگریسته می‌شوند. اما هم تشخیص فقدان مستمر تخیل در زمانه‌ی ما هستند، و هم وعده‌ی آینده‌ای را می‌دهند که به لحاظ عاطفی نیروبخش و به لحاظ فکری انرژی‌بخش است. وانگهی، تنها یک جامعه‌ی پساکاپیتالیستی، که توسط سیاستی شتاب‌گرا ممکن شده، خواهد توانست وعده‌ی برنامه‌های فضایی نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم را تحقق بخشد، یعنی فراسوی جهان به روزرسانی‌های تکنیکی کمینه و به سوی تغییری فراگیر و همه‌شمول حرکت کند. به جانب زمان خودچیرگی جمعی، و احتمالاً آینده‌ای بیگانه (alien) که این زمان متضمن آن است و ممکنش می‌سازد. به سوی تکمیل پروژه‌ی خودانتقادی و خودچیرگی روشنگری، به جای حذف آن.

23. گزینشی که پیش روی ماست بسیار خطیر است: یا پسای سرمایه‌داری جهانی‌شده یا تکه‌تکه‌شدنی آهسته به جانب بوم‌گرایی، بحران مستمر، و فروپاشی زیست‌بوم سیاره‌ای.

24. آینده را باید ساخت. آینده توسط سرمایه‌داری نئولیبرال نابود شده و به وعده‌ی تخفیف، وعده‌ی نابرابری، نزاع و آشوب عظیم‌تر فروکاسته شده. فروپاشی مزبور در تصور آینده دردنمون منزلت تاریخی ارتجاعی عصر ماست، و نه، چنان که کلبی‌مسلکان در سراسر طیف‌های سیاسی می‌خواهند به ما بقبولانند، نشانی از بلوغ شکاکانه، آنچه شتاب‌گرایی به سویی می‌شتابد آینده‌ای است که مدرن‌تر است-مدرنیت‌ای بدیل که نئولیبرالیسم ذاتاً از تولید آن قاصر است. آینده باید بار دیگر شکافته شود، افق‌های ما را به جانب امکانات فراگیر خارج (Outside the) از بندرها کند.

[لینک مقاله اصلی](#)

[1] اشاره به عبارتی که دلوز در وصف اخلاق اسپینوزا به کار برد. م.ف.

<https://apparatus.com/>